



لهم اذ نصبناك على عدوه فاجعلنا في قتاله انتصاراً واجعلنا في قتاله انتصاراً  
لهم اذ نصبناك على عدوه فاجعلنا في قتاله انتصاراً واجعلنا في قتاله انتصاراً  
لهم اذ نصبناك على عدوه فاجعلنا في قتاله انتصاراً واجعلنا في قتاله انتصاراً

ميرجا به ولاد حتى نزل به زهر ولا يبات مشهورة وزاد بير من هنا تبين شتمتين على  
سرى الحفاظ وجره ذرية الحسين وراسه معه على الحسين الى المدينة قال بن الحوزي ليس  
العجب من قتاله بني زيد الحسين وانما الحسين خذلان بزير وصرره بالقفيثيا يا الحسين  
وجملة الاربعين على الله طيبة والسبايا على اقتات الرجال موتعين في المجال والناس  
كشفات الوجه والرؤوس وذكر اشیاء من قبچ ما شعر عنه ورد الراس الى المدينة وقد  
تغير قال وما كان يقصده الا لغصبه فبحوزان يفصيل هذا بالخوارج ليس بالاجماع المسلمين  
و مثل ذلك في الصواعق وفي شرح العقام لنسفية والحق ان رضا زير مقتل الحسين  
و كسبتشاره بذلك وامانته اهليت البنى صلى الله عليه وآله ما تواتر عنده وانما كان  
لغاصيله احداً فتح لان موقف في شأنه بل في ايامه لعنة الله عليه وعلى عوانه اضماره  
و كان شهادة الحسين يوم عاشوراء سنته احدى وستين من الهجرة ولم يمر سنتها خمسون  
سنة و خمسة شهور وخمسة أيام على الاربعين قبل كثر من ذلك و قيل اجل و دفن عليه السلام  
بكر بلا و هو موضع من بضائعات الكوفة ويعرف بالطف ايضاً ومشهد معرون زيارة  
ويصان من الآفات وقال الشهود في خلاصته الوفا جسم الحسين مدفون بكر بلا و رأس  
مدفون بالمدينة في البقع في جنب اخيه الحسن عليه السلام و اشد اعلام انتقى كلامه اما يه و  
آورده اندر كه قوله فرمودا امام حسين عليه السلام بسوئي عراق درسوم شعبان سال ششم  
از هجرت و كه مظلوم باهور قد وهم خود صورگر دایرس و بقیه آن ماده واه رمضان  
و شوال و ذی قعده و ران بلده محترم بجهادت حق تعالی قیام نمود و دران بد

جمعی از شیعیان اهل جاوزه و بصره و سائر باد نزد اخنفیت مجمع شدند تا این ذیحجه در آمد  
 احرام حج جلسند و چون نیز بد پیش مجمعی افسرستاده بود که به پیانه حج اخنفیت را گرفته  
 نزد او برندیا یافتن آورند حضرت احرام حج را بصره عدول نمود و اعمال محروم بعل  
 آور و محل شد و متوجه عراق گردید و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله  
 علیہ السلام علیه نقل کرد که چون اخنفیت میدانست بخواهند تا او حج را تا هام فراز  
 احرام حج بصره مفرد است و عمره را با تمام رسایند و در روز هشتم ماه ذیحجه از تکه  
 بیرون شد و عینی گفتند که در روز عرفه بیرون رفت و از سید ابن طاووس  
 روایت کرد که در روز سوم ماه ذکور بیرون رفت و در همان روز حضرت سلم  
 را شهید کرد و بودند و فرود آمدند که بلا بقول جمیع روز چهار شنبه با پیشنهاد دوم  
 ۹۰ محرم سال شصت و یکم از هجرت بود و بقولی روز هشتم ماه ذکور بود و در وقت  
 شماوات عمر شریعت اخنفیت بپیاوه هفت و سال رسیده بودند هماناً قالوا  
**فضل در پیان عن قسم حکم** که بر روح عظیم سُول مکرم کشت  
 در روز واقعه کربلا آن رسول با صفار اهل مدینه گریان و از درود و غم نالان در  
 خواب دیدند و از اخنفیت شنیدند که فرمود من در قصبه ناصریه کربلا حاضر  
 بودم و خون های شهیدان نزد خدمتی بزمی الشکاه من بن جیاس شه قال  
 رایت البنی صالح اشد علیه و آله و سلم فیجا بری النائم ذات یوم پنجم شعبان  
 اغیر میزد و قار و رفقاء و متفکت بایی امت و امی ما هر اقبال هزار حسین میں صحابه اهل القسطنطیل

اور اهل سلاطین اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند  
 اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند  
 اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند اندیشند

سند الیوم د حسی ذلک الموقت جد قتل شد فی ذلک و آنوقت عن علی قالت د خلعت علی مسلم  
 و بھی تسلی نقلت های کیک قالت رایت البنی صلی اللہ علیہ و آله و سلم عینی فی المذاام و علی<sup>۱</sup>  
 راسه و نجیتہ التراب نقلت مالک یا رسول اللہ قال شدت قتل العسین الفقار واه الرزق  
 تبر صحیبہ بن عباس کشفت که دیرم رسول خدا صلی اللہ علیہ و آله و سلم را که درخواب غیر و زکه چهره  
 مبارکش گرد و غبار آلوده ماتخیزده و در دست ائمۃ الرضا شیشه است پر خون عرض کرد و  
 که یا رسول اللہ مادر و پدر من فدا کی تو با و چه چیز است این فرمودا پن خون جگر گوشش  
 امام حسین صلوات اللہ علی نبینا و علیہ و آیران اوست و گفت این عباس اتنعلی اسکی شیشه  
 در دز می شهد می خورد می خورد ریافت کم کرد زکیه این خواب دیرم همانز و ز شهادت امام حسین  
 شده بود و در چنان روز این خواب پر امام مسلم و جوہر مطهر ائمۃ الرضا شیشه دید و گردید و  
 زار می نمود و اهل مدینه را بر این اطلع داد و ذکر امام القطبی فی کتاب التذکره عن  
 امام احمد حنبل فی قال حدثا عبد الرحمن بن محمد می قال حدثا حماد بن سلمه عن عمار بن ابی  
 عمار عن این عباس قال رایت البنی صلی اللہ علیہ و آله و سلفت الزهار شعب اغیر و قاره و رقة  
 فیها در میں قال نقلت یا رسول اللہ ماهدا قال دام حسین واصحابہ لهم ازل تبعیده سند الیوم  
 قال فخففنا ذلک فو ما جد قتل فی ذلک و خاک که حوالا امام مسلم نموده بود و خبر داد رسول  
 مقبول که در روز شهادت امام حسین صلوات اللہ علی نبینا و علیہ و آیران خون خواپش  
 در خیر و زام مسلمه خون از خواب بیدار شد ان خاک را دید که خون شده بود  
 و قصل در پیان کرامات که بعد از شهادت از امام سهام صادر شد او لا روز

۳۰۲

شادت آثار قیامت پر پا گشت و از آسمان خون باز پر خون شد  
و آفتاب را سوت لاتی گشت و آفتاب بزرگ مُرخ مغضفر طلوع کرد و بهین

شادت غروب نمود و ستاره های بزم و در چشم بودند و بزرگی می فنا دند و بسیار کی  
کرامات کازم پیر بزم و تئی که بر زیره ای بود و آن اشقبا به شام می بردند بظمو آمد  
در گفت که از سلطوان است از آنچه که نشست که در منزلي شب باش شدند وستی از  
سر ببارگ بیرون آمد و یقلا مس تو نشست شعر ارجو امته تقطت حسینی به شفاعت  
جده پیر الیام - خدا فی الصواعق و فی المواجه اللذین عاصی یا امید  
میدارند گردد هی که جناب امام حسین مصلوا شد اشد علی شعبان و علیه را کشند که  
جده او محمد علیه السلام شفعت آمد از شفاعت آن اشقبا ناید آرمی بمنزلي شفاعت  
کو وند که قابل شفاعت نمایند و باید که دست امید از شفاعت بردارند که  
شفاعت بفصیب چن پنجشان خواهد شد و بعد ادب ابری گرفتار خواهند نمایند  
**مشعر محمد شفعت**

ترسم جزای قائل او چون رقم زند	یکبار ابر جریمه جمیت قلمز دند
ترسم کر زین گناه شفیعان روز حشر	دارند شدم کنگنه خلق دم زند
و از زید بن ارقمی آرد که چون ابن زیاد پدر نماد گفت که سر امیر المؤمنین امام حسین را بر زیره کرده در کوچه بازی کو فرهیج داشتند من در غرفه خانه خود بودم چون برابر من رسید از صراحت شنیدم که سخواند ام حسین که اصحاب الحکم را فرم	

نام کی بگمان بگو و فلکه اور کلاد کو و نهاده اور کلاده اور کلاده اور کلاده  
اهمیت نمین کار نهاده اور کلاده اور کلاده اور کلاده اور کلاده اور کلاده اور کلاده  
بن کلاده اور کلاده  
کلاده اور کلاده

لعله لی را بن که نیز امداد رسانید و مبارکه شد اور فنا را پس از دنیا از دنیا خارج نمود و این اتفاق که رحیم را بیان نموده باشد از این سوابق از زیارتگرانش است. و آن دنیا ایضاً مبارکه شد و از آن میتوان این مطلب بزرگ دانست که فنا و فیض در نظر امدادگری این رحیم مبارکه بزرگ نموده باشد.

آنکه این آیا تاخیجا و از همیت آن موی براند احتم بروخاست غارکردم که و انتی  
ترست یا بن سوال شد و امر تو محیر بیت است و از آنچه آنست که در میدان کربلاش  
مبارکشاد و قتاده بوشخی خواست که تکه قبایش را گیرد و آنحضرت همچنانچه نزد  
او نابینا شد و با سعد ساعدی صحابی نیز سرمهارک دران سفر به تن در آمد و سعد  
السعدي خواست که سرمهارک را از ایشان اشیقاً بگیر و جد و جد سپاهی خود را کیم عیش بر  
و در بعضی مسائل دیدند که آدم و نوح و غیره انبیاء او لوازم آمند و سرمهارک  
را اور کفار گرفته نصره و زاری میکردند و چنین بیماری از حالات درصوع غیره  
منقول از ده مرد زهری در محلی دیدن عبدالملاک پووند ولید پسر سید کدام  
از شهاده ایند که در روز قتل امام حسین علیہ السلام سنگما میت بیت المقدس چه بود  
زهری گفت چنین بین رسیده است که پیغمبر شنکی را برند آشتند مگر آنکه در زیر آن  
خون پا آشند و از دیگری نقل کرد و اند که گفت چون حسین بن علی شهید شد از آن  
خون پارید و هر چیز که از مارا بود پر خون شد و چند روز آستان و حشیم با خون است  
نمود و اخرج ابن ابی حاتم عن عبدالملاک عن ابراهیم قال ما کیم السوار مند کانت  
الدنیا الا میثین قیل بعبدالملاک السوار و الارض تیکی علی المؤمن قال ذلك مقامه  
چیز بعض عجله قلل و تدری مابکار السوار قال لا اعماق تحریر و تصیر و رؤفه کاله ها ان  
آن کیم بن ذکر یا لما قتل اخترت السوار و قدرت دا و ان حسین بن علی يوم قتل اخترت  
السوار و لما قتل الحسین اخترت السوار و بکار السوار حمرا اطرافها هزاران

بن دیکار عینی معاشر میباشد پیغمبر و سلطان و پادشاه و عالم و اسرار آنها دیگر  
گذشت و پیغمبر را نیز خود میخواست از دنیا خارج نمود اما میتوان این را سبب  
آنکه بعض معاشران خود را درستند که پیغمبر خود را میخواست از دنیا خارج نمود  
که این دلیل نباشد و میتوان این را سبب این رخداد نظری دانند که پیغمبر را نیز  
این دلیل نداشت اما این دلیل این دلیل است که پیغمبر را خود خارج نموده باشد و این  
دلیلی است که پیغمبر را خود خارج نموده باشد که این دلیل است که پیغمبر را خود خارج نموده باشد.

نہ امامی و رئالت و فرمائیت پاپستہ ولما قتل الحسین کبت الدینیا سبعتہ ایام و لشکر علیہ حملہ  
 کا الملائخ المعنوف والکوادر پیغیر بعضہا بعضاً و کان قتلہ یوم عاشوراً و کشف الشمس  
 ذاکر الیوم داخیره اتفاق المسارستہ شہر بعد قتلہ ثم لازالت یہی فیما بعد ذاکر الیوم ولم  
 یکن ییری فیما قبلہ و قیال شہم قلت جو جربت للقدس یوم میڈ الا وجده تھے دم عبید و تکلم حل  
 فی الحسین سکلیتہ فرماد اللہ کو کب من السماوات مطہر و فی صبح مسلم فی تفسیرہ قوله تعالیٰ فنا  
 کبت علیہم المسار و الارض قال لما کتل الحسین بن علی کبت المسار و بکا ہاجر تھا الصواعق فکر  
 ابن سعد ان نہہ الحمرا لم ترقی المسار قبل قتلہ قال ان الجوزی و حکماء ان عضیتیں یو شرحة  
 الوجه والحق منزہ عن الجرمیۃ فاظہر ما شیر غصہہ علی من قتل الحسین بحراۃ الافن اخوا راتعظیم الرحمۃ  
 قال و ائمۃ العباس یوم ہوا سورہ بیہہ منع لہبی صلی اللہ علیہ و آله التوأم فکیفہ میں الحسین  
 کو لحاصلہ و حشی قاتل خمراۃ قال لا لہبی غب و جک عنی فانی لا احت بان ارمی قاتل لا حجۃ قال  
 نہ ادا الاسلام ما یحب ما قبایل فکیفہ بقیامہ صلیمان ییری من ذرع الحسین امر قتلہ و حل  
 اہمہ علی قبات الجہاں و فی مسند احمد بن مسیل مسنون دعوت عیناہ قبل الحسین و متعہ و قدر  
 بو راہ الجنتہ و فی تفسیر الشعلی بی مسادوہ قال مطرنا و ما ایام قتل الحسین و از ہنجہراً فست کہ در  
 بعضے حکایات آمد و عمر بن لیث کہ کیا از سلاطین خراسان بود و سپلان و تو اتا و قوی  
 دولت یودیا غیر اور اد خواب دیے مرد پر سید نہ کہ چہ کرد خدا امعانے با تو و بچھڑ  
 زید ترا گفت روزی بر طبندی کو ہی بودم و نظر کر دم و مشرف شدم بر لشکر پرست  
 خود پس خوش آمد مر اکثرت ایشان و حسرت خود دم کہ کاش در روز محاربہ حضرت

فیل الامم سار اوسیا  
 بیان احمد سار اوسیا  
 پر کارا داد اوسیا  
 پر کارا داد اوسیا  
 اور کارا داد اوسیا  
 داد اوسیا  
 بیان احمد سار اوسیا  
 بیان احمد سار اوسیا

لذادیں مجاہد اسیں ایڈیں ایڈیں مجاہد اسیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں  
 ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں  
 ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں  
 ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں ایڈیں

بز فخر کارم بزم ایشان  
فخر کارم بزم ایشان  
فخر کارم بزم ایشان  
فخر کارم بزم ایشان

امام حسین علیه السلام و اهیت آنحضرت حاضری پرورد و خندول میگرد و آنندم نیز یعنی  
را پس بسب این خیث امرز پیر مرادها متعاله هدایتی مدارج لنبوته و از آنجله  
آنست که جهیان توجه میکردند کی از ثقات گوید که مردی از قبیله طی گفته که بما  
رسیده است که شناوه جهیان را بر امیر المؤمنین امام حسین شنیده آید گفت آری  
از پیچ آزاد و بنده ازین قبیله پرسی گرت ز ازین عنی خبر داشتم من دوست  
میدارم که از تو بشنوم اخپه خود از ایشان شنیده گفت من از ایشان شنیده ام که گفت

## شعر

صیح الرسول جهینه فلوریت فی المحدود      الواه من طلباقریش صد ه خیر اندود  
و میکوئند که چون کی ز بجهیان در مدینه خطبه خواند و تقبل امیر المؤمنین حسین علیه السلام  
 بشاشت که و شب آن روز در مدینه آوازی شنیدند و صاحب آوازی را نیز دیدند

## کهیخ اند شعر

ایها القاتلون جهلا حسینا - ایشروا با بعد ادب و التکلیل - کل من فی الساریع علیکم  
من بنی و ملک و قلیل - وقد لغتتم على لسان دادو - عیسی صاحب الائبل  
و فی الصواعق قاللت ام سلمت فلما کانت لیلته قتل الحسین سمعت قایلا بقول هده الكلمات  
راز جمله کرامات حضرت امام حسین علیه السلام آنست که هر کو در قتل آنحضرت شریک  
بود یا مواليان بزید و مفسدان همه بعد ادب دینا و عقبی گرفتار شدند و خسران  
والآخرة در حق ایشان واقع شد و سابق احوال خسران مآل بزید یقیناً مده

کل من فی الساریع علیکم  
من بنی و ملک و قلیل - وقد لغتتم على لسان دادو - عیسی صاحب الائبل  
و فی الصواعق قاللت ام سلمت فلما کانت لیلته قتل الحسین سمعت قایلا بقول هده الكلمات  
راز جمله کرامات حضرت امام حسین علیه السلام آنست که هر کو در قتل آنحضرت شریک  
بود یا مواليان بزید و مفسدان همه بعد ادب دینا و عقبی گرفتار شدند و خسران  
والآخرة در حق ایشان واقع شد و سابق احوال خسران مآل بزید یقیناً مده

در اشاعه ای اشاره آورده که آیه کریمه امدا السبيل علی الذین ظلمون الناس  
 و میعون فی الارض فساداً او لذکر حمد و اذاب الیم اشاره است بسوئی غرید و هر که  
 بعد از زیارت مسجد احمد بن زید طعون کی از ثقات گوید  
 وقد صحیح عن الترمذی که چون سر عبید اللہ بن زیاد واصحاب او را به مسجد کوفه آورد  
 در رحیمه نماد من آن خوار سیدم آواز هر دم شنیدم که میگفت آمد آمد ناگاه و ماری آمد  
 و در میان آن سر در آمد و سپوراخ بین عبیدالله بن زیاد خرید و ساعتی در زگ  
 کرد و پرون آمد و برلت تا غایب شد باز هر دم گفته که آمد آمد و گیربار آن مار  
 آمد و اخچه پیشتر کرده بود باز کرد و همچنین چند بار تکرار نمود هر دفعه ای اتفاق و مختار  
 شهد می بخوش و غیره بر تجیان را بعد از و عقوبت بسیار کثیت و بنشسته ای آن  
 بر تجیان اسپهاد و اندیزند و در دنیا بخسران و در عقبی بعد از اب شیران عبلان شهد  
 جزا اینها کسب و اشید بعد العقاب و رسول خدا اخیر داد که همه قاتلان امام حسین  
 بعد از دوزخ گرفتار اند روی هم عامر بن سعد البعلانه قال يوم قتل الحسين  
 بن علی رایت البعلی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فی المذاام فقال لی رأیت البرار بن غافر  
 فاقراه منی السلام و اخره ان قتلته الحسین فی اثاره و ان کسی اهل لارض عن العذاب  
 الالیم فایتت البرار فاجتره فقال صدق اشد و رسوله قال رسول شد من را فی  
 فان الشیطان لا یتصور فی صورتی اخر ج ابن الاخضر و هد اعذاب الآخرة  
 و هوا شد والقی و اما اعذاب الدنيا فقد قال الزهری لم يبق احمد بن حضر قتل

الاعوقيب في الدنيا ما يقتل وسواه الوجه العمى وزوال الملك في مرقة يسرة ولاشك  
في هرافقان زير يرمي ثيغ من حملة الأقليات وكذا ابن زياد وعمر بن سعد والشمر بن أبي الحوش  
وسائر الأشقياء وأجل ذلك أن زيريات في ربى الأول سنة اربع وستين وعمر  
عند موته إلى أخيه معاوية وكان معاويته هارباً صالحاً دنيا فلما ولت الخلافة ولم يمدة  
مخرون سنة صعد المنبر فحمد الله وأثنى عليه وسلم على رسول الله ثم قال إن هذه الخلافة  
تحمل شدوان جدي معاويته نار الاصراط ومن هو حق منه على بن أبي طالب ركب  
جبل ما تعلون حتى استئنفه فصار في قبره رهيناً بذنب قلبه في الامر وكان غير ملهم ذماع  
ابن بنت رسول الله فقضى عمره وابتعد عصبه وصار في قبره رهيناً بذنبه ثم كبر وقال  
إن من أعظم الامر عذابه علينا بسوء مصروفه ومن من قبله فقد لعن عترة رسول الله وابا الحسن  
وخطب الكعبية وان لم يذق حلاوة الخلافة فله اجر عصبه امركم وامتنع  
كانت الدنيا خيراً فلقد لمنها خطأ وليس كانت الدنيا شرفاً فذرية أبي سفيان  
ما أصابها وما في روایة قيل في آخرة فناكم امركم خذوه ومن ضيغتم فلوه فقد لعنت  
بعضى من عذابكم والسلام ثم تسل ولغيب في بيته وما هرج منها حتى مات ولم يلقيك  
بعد ذلك في قطير من اقطار العالم احد من آل بي سفيان يومئذ استولى بعد معاويته  
بن زياد بن مروان بن الحكم على الشام ومصر وابن الزبير على الحجاز والعراق وهربيه شهيد  
بن زياد من الكوفة إلى الشام وتحقّق بخداون وخلال فتحها الغواص بن القيس القرشي عاشر  
آل بعيته بن زياد فجرت بينهما مقاتلة عظيمة لموضع من حفرو طنحت تعرقت عن قتل الصهاكي ثم

٣٥٩

محمد بن خسروه سليمان بن مهران المخزومي والمسايت بن بجية الفرازى بالكونفطة طلبان  
خوار الحسين ومسماها اربعون رجل ولما ساروا من الكوفة خلوا شام لم يخرج منها الا عشرة الاف  
فارس فتقاعد سائرهم فوجه مروان اليها عبد الله بن زياد في ثلاثين الف رجل وجبرت  
القفال بين اهل العراق واهل الشام بوضع صفين الوردة من بلاد الجزر وفضل عسكراً ثم  
وقتل سليمان ولم يحيط به كثيرون من قبائل العراق ومات مروان في تلك الايام وهم قولوا انه  
عبد الملك على الشام ولما لمع يعنى سليمان بن مروان ومسايت بن بجية الى الكوفة ضرر  
بن عبد الله الشعبي طليب ثالث الحسين في سنة ست وستين وتبصر لهم ضمير من اهل الكوفة  
الاشتم ندوها على خذلانهم الحسين دارا وغسل العار عن الفسق فقتل المنذر على الكوفة وفتح  
جبل الشمر بن مطفع العدوى الذي كان واسعه الكوفة من قبل ابن الزبير وما سار  
بجية الشمر بن زياد من الشام في ثمانين الفاً وقتل وقيل اربعين الفاً قيل ثلاثين الفاً  
ووجه المغاربه ابراهيم بن مالك الاشتري في اثناعشر الفاً وقتل ثمان الف رجل  
فالشعبي الغريغان في نواحي الموصل وحده بسبعيناً تناهى شديده قتل فيه بن زياد واحصى  
بن نمير وشحويل بن ذي الكلاع مع كثيرون من ساروا الشام وتفرق في تلك الواقعة اكثروا  
عسكراً الشام حتى قيل قتل منهم سبعون الفاً وكان ذلك يوم عاشوراء سنة سبع وستين  
شارسل بر ابيه وسلم بن زياد واحصى بن نمير وساير امرا الشام الى المغارب واستلموا  
المختار الى محمد بن الحنفية ولها فرنخ المغارب من قتل هنالك كل من كان خضراء بلا مع عمر  
بن سعد او كان من احواله بن زياد ونمير قتل هنالك سعد بن جعفر والشمر بن الحوش

الى فرنخ المغارب واد بنيه ودار ابيه اهل المغارب من قتل هنالك كل من كان خضراء بلا مع عمر  
بن سعد او كان من احواله بن زياد ونمير قتل هنالك سعد بن جعفر والشمر بن الحوش

بعاير الاشقيا بانواع العقوبات و بالغ في القتل حتى لم ينفع القتل على قول بعض اهل الاجمار  
بما تردد في العقوبة واربعين الفا وخمسمائة واربعين وستين مئتي نصف العدد و خمسة عشر شهر يزيد العقوبة  
وامر حتى اوطأه بالنجس لانه فعل ذاك الحسين و شكر الدناس المختار على ذلك لكنه اظهر لآخره  
عن سوء باللهذا ما فهموا عليه قيل انه كان يقول عن جبريل ننزل عليه وقيل كان يقول ان الله  
تعالى حل فيه فساد صعب ابن زياد با مرافقه محمد ابي الله من البصرة واليه رحى القتال  
بينما قتل المختار وغلب صعب على الكوفة في او اخر سبعين وستين شهرا بعد الملك  
بن هردان من الشام الى العراق في سنة احدى وسبعين فاستقبله صعب بالنجاشي وقع  
بينما حرب شديدة ظفر عبد الملك ونزل في قصر الامارة ثم نزل بعد ذلك امر عبد الله  
بن الزبير فوجده عبد الملك الججاج بن يوسف النعفى اليه حتى حاضره في مكتبه و داهم الحصار  
الى ان قتل بن الزبير في سنة ثلث وسبعين وغلب بن هردان على الملك الاسلام  
لها الى ان زال وذهب في سنة اثنين وعشرين و ما يزيد و طلع رايته بني العباس قتلوا من بني  
امية المعاوئ من والمطر و ائتين الاف الآلاف و ظهر صدق الحديث الذي رواه ابن عباس  
عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال وحي اشد الى ان قلت بمحبي بن ذكر يا سبعين الفا و اما  
قائل بن عبد الله سبعين الفا كهذا في الصواب اما عمر كرامي خباب حضرت امام حسین عليه السلام  
دفت شهادت پنجاه و سیش سال و پنجاه و هشت روز بود و در هنگام رحل سیدنا هم  
سیش سال و چند ماه همداشت و در زمان شهادت علی مرتفع صلوات اشد علی نفیا و عليه  
سیش سال بود و امرویات الامام عن جده فتحیه احادیث و روایی عن ابیه وغيره

زخم ہے پر خداوند کی دلخواہ میں اپنے بھائی کو اپنے ساتھ لے کر جانے کا  
بنا کر ملک دشمنوں کی سرگرمیوں کے ساتھ ملک کی دشمنوں کے ساتھ  
بندی کی طرف پڑھتا ہے۔ اسی طرح اپنے بھائی کو اپنے ساتھ لے کر جانے کا  
بنا کر ملک دشمنوں کی سرگرمیوں کے ساتھ ملک کی دشمنوں کے ساتھ

من الصدقة الصنادورى عنده بنت زين العابدين عليه السلام جاعته من كبارها يراقبون ما  
أولادها يجادلوا اثرا وابن امام عالي نجاد بردايتا بن جوزى سنه سبع على كبرى حضر  
وجعفر وود خضر قاطلة سكينة وبردايتا بن الاخضر وافقه الشيخ المفيد في ميس  
ستة اربعين بين وبنستان فزاد في البنين عبد الله وذال ابن الحشان واقوه بن طلحه  
والمحب الظبرى ولهم الحسين ستة تسعين وثلاثين بنات شزاد واثني اثنين على ادار بقية المذكرة  
على الاوسط ومحدو في البنيات زينب هنئي فعل الاكبر ابي سليمان بنت ابي مررة بن عردة  
بن مسعود التقى وصل الاصغر منه شاهزان بنت اسرى بزوجه بدر الدين شهريار بن  
خسر وبن پر وپر بن هرمز بن فوشروا وبن قباد وجعفراته خداعه وعبد الله  
وسكينة امهما الزيات بنت امرى العيسى بن عدى الكلاجية وفاطمة امهما سحق  
يحيى طلحه وبن عبد الله التميمه قاما على الابكاره قائلين مين هي ابيه حتى قتل يكرهنا يا اعلى الاوسط  
 فهو زين العابدين على قول سقال كان شقيقه من الداعين ليسمونه ملائكة اما من قال المؤود  
يعلى من يلده امثلان يقول زين العابدين عليه السلام هو على الاخضر وهاجر وصاحب و من قال  
زين العابدين هو على الاوسط يقول على الاخضر كان صغيرا يوم الطلاق فاتحة دسم فقام و ما  
جده اشد قتل صغيرا يكرهنا وجا سهم وجوهه تحجر ابيه قتله واما محرو وجعفر فلم يقتله على  
احوالها وانطوى انتقاما ما قبل ان يلقيوا الحلم والشخص يسم في على بن الحسين زين العابدين  
فقط ومن الامثل في فاطمة بنت الحسين فخطوا اليهم عبد الله وحسين ابراهيم بن  
الحسين بن الحسن بخطبة عنهم وقد اخرج اشدر من صلب على بن الحسين كثير الاسم

غیر قادغراحتی پس نخیلوبند ولاقطر من اقطع را لاذق منم دلم یهیع من زید و اولاده  
ساکنی اربل نایخ نایخ اند لمبین میم من الحسین صلواة اللہ علی یعنیها و علیہ الابنی احمد  
و یهیع علی بن الحسین و ترک یزد خسته و عشرینین واشد تعالی اصدق القائمین حیث  
یتقول ما عطینیاک الکوثر و قال غیر من قائل ان شانگک هولار تبرزادی مقلح النبی  
وازا ولاد حضرت امام ابی عبد الله الحسین علیہ السلام سید الساجدین علی بن الحسین  
امام زین العابدین علیہ السلام و امام ابو جعفر محمد باقر و امام ابی عبد الله جعفر صادق  
وابو ابراهیم و امام موسی کاظم و امام ابوالحسن علی الرضا و امام ابو جعفر محمد تقی و امام  
ابو الحسن علی هادی النقی و امام ابو محمد حسن کی عسکری و امام منتظر ابو القاسم محمد محمدی  
و یهیع ولد فاطمه صلوات اللہ علی یعنیها و علیهم حسین ان تمام عالم از مشرق تا مغارب  
از فیوضات و برکات آن معاون کرامات ملوو شوند

**باب چهارم در بیان حوالی حلیۃ التابعین و امام العالمین**  
وارث غلام غوث معدن فضل و لایت چراغ امت اکبر  
سدوات طلکیت سالیت سید الساجدین حضرت امام  
زین العابدین علی یعنیها و علیہ الصعلو و السلام و وے  
امام چهارم امت از ائمۂ شاعر علیہ السلام  
فضل در بیان ولادت موافر السعادت و حکم و لقب و کنیت  
حضرت علیہ السلام ولادت شریف در مدینه منوره سنه سی شهیوری وزد و بعضه

سنه و سی هشت بھری و عیشی سی و شش هم گفته پا زدهم جادی لا ولی است و نزد  
امامیه اثنا عشری اختلاف بسیار است با تفاوت کافی و تندیب سنه سی و هشت  
و صاحب گفت الغیر گفته که ولا دلت آنحضرت خوشبخته خرم شعبان بود و شیخ مفید طوسی  
و سید ابراهیم رضا زدهم جادی لا ولی سال سی و شش بھری ذکر کرد و ملینی هی و  
گفته و صاحب جلال العیون از شیخ طبری نقل کرد که ولا دلت آنحضرت روز جمعه  
یا خوشبخته پا زدهم جادی لآخره واقع شده و شیخ شید گفته که روز شنبه خرم شعبان  
متولد شد و در کتاب بیج الابرار ابو القاسم مختصری آورده هرگاه صحابه های  
فارس در خلافت خلیفه ثانی بدینه آمدند و ران سپاهی سه دختر بادشاه روز جرد بود  
پس خلیفه ثانی امر کرد که اینهار ابغض و شند علی هر قاضی فرمود که بادخزان بادشاہان این  
معامله نباشد پس قیمت کرد و گرفت آنرا اعلی هر قاضی پس کی ازان پیغمبر اش بن عمر  
داد و دیگر چه بحضرت امام حسین کی ب محمد بن ابی بکر پس دختری که حوالا امام حسین  
منود شمر بانو نام داشت و ختر روز جرد بن شمر بادر بادشاه محمد از اولاد نو شیر و ران  
خادل است و ازان حضرت امام زین العابدین متولد شد و فرمود اعصر و حیدر الدین  
ردیرون عرب کمال شیازرا شاهزاده کرد و مر در گرفتن سری غبت منود نمود  
و کراحتی که و هشتم روز مهردان محسود شد هم شریعت آنحضرت علی بن الحسین پیغمبر  
ابو محمد و عیشی ابو الحسن کفته و لقب مشهور روزین العابدین و سبب این لقب آن نمود  
و هشتم روز مهردان مشغول بود که شیطان بصورت اژدها می تشدیل گشته تا آنحضرت

از آن روز دیگر اینهار بلال کوکن زاده شد اول دفعه اینهار بلال کوکن زاده شد اول دفعه  
او را معاویه داد و معاویه اینهار را از دیده اینهار بلال کوکن بزرگی بین کوکن بزرگی بین  
در این دفعه داد و معاویه اینهار را از دیده اینهار بلال کوکن بزرگی بین کوکن بزرگی بین

را از عبادت بازدارد آنحضرت پیجع النطافی بوی فرمود اثر دهندگی آمد  
آنکشت پائی بمار ک را گرفت تا هم اتفاقات فرمود پس گزید ک در دنگ شد تا هم نماز  
را قطع کرد خسیغای بر وی منکشف ساخت که این شیطان است پس خپا کچه بر وی  
زد و فرمود و شوامی طعون خوار و ذلیل پس در شد و آنحضرت برخاست ۱۰  
در دخو تمام کند او از می شیند و قائل نزد پدر ک سیگفت انت زین العابدین باز  
از آن روز از جنابت العالمین لقب ہ زین العابدین گردیده هر دوی شواهد  
**فصل بیان عبادت و طاعات و خصوصی و خلاص**  
**نیات آنحضرت علیہ السلام**

روایت کرد که هرگا که وضو ساخت زنگ روی بمار ک تنفس و زردگشتن د  
ولرزه برآذ اش افتد می چون کسی زدی پرسید فرمود می نمی دانید که پیش که

### خواهم ابتدا

ادلو لعسم ز فعل قول	در ان روز پرسند ز فعل قول
بجا که داشت خورند اینها	تو عذرگشته را چه داری بیا

روزی در خانه آتش اقتصاد خود به نماز اشتغال نداشت و در سجده بود هر خنپیدار  
گردید که یا این سوال ائمہ بیان رسول شد اثرا اثار سلسله سجده بر نداشت چون  
آتش فروشست از دی پرسیدند که چه خبر ترا غافل گردانید ازین آتش فرمود  
غافل گردانید مر ازین آتش دنیا خیال آتش عقبی شعر لاخاقو اوان چو خوف این

مان نرسید چون فرستاد و طبیعت + لانگانو هست بذل فنا فهان هست و رخور از بر امی خان  
و سجدی ماخته بود که در آن عبادت می فرسود و هر گاه نصف شب با خلث شب می گذشت  
و همه هر دهان و رخواب میرفته با عالی صوت و دعا و مناجات پیغامبر می فرمود و می گفت مدد  
هول قیامت و ترس انتیاد حضور تور وزشور بازداشت مرآز یکیته زدن و  
منع کرد مرآز خواب کردن بعد ازان رخساره مبارک پر غاک می نماد و می گیرد  
و اهل و عیال گردان حضرت جمع می شدند و بر احوال آن حضرت گرید زارمی نمود  
+ صلاالتخات باینها نمی فرمود و می گفت آئمی سوال کنم و می طلبم از تو روح و  
راحت هر گاه ملاقات بکنم ترا و تو از من راضی باشی رپای عص

عاشقان جنت برای دست میدارند و  
در عده دیدار حجت و حجت آنلا چشم  
لاؤس خالی کوید که شبهه از شهدا نزد حجرا سود بود که علی بن الحسین شریف کرد و در در  
دل خود گفت که این مرد صالح از خاندان خیر معدن رسالت است و عائی او را  
خیافت می شنارم پس ششم در پنهان شدت او آنحضرت نماز کرد و سبده رفت بعد از  
هر در حصاره خود بر خاک مالیده و هر دو دست پسوئی سهان برداشت و سکونت  
جاید که بعنای سکونت بعنای سالم بعنای سالم طاوس گفت این دعاء را پاوه می  
ور هر غمی در بینی که با این الفاظ دعا کرد مان بخ بر احت بدل شد و آنحضرت می فرمود  
آنحضرت قومی که میادت کردند مدارا از ترس و خوف او پس این عجاوت بندگان

و غلامان هست که از خوف مولای خود طاعت و پندگی بجا می آرند و قومی عبادت  
 کردند خدا را برای غبت جنت و نعیم پس این عبادت تجارت بازار و بازرگان است و دیگران  
 عبادت کردند خدا را برای ادائی شکر نعمت او که لا تعدد ولا تخصی است پس این  
 عبادت احرار و آزادگان است **کما قال اللہ تعالیٰ تکمل من عبادی الشکر**  
 و در کار خدا استعانت از کسی نبی جنت و خود برای وضو از چاه میگشید و هرگاهه  
 پشت برقخواست اول سواک میفرمود و وضو ساخته شروع به نماز میکرد و اپنے  
 در روز اور او فوت میشد از زاده شب قضا میفرمود و میگفت مکردا ن دوست  
 دارید مرا بدوستی صلام و افراط حب شاپرسن عاراست دام کرد و زنے  
 بمردی که بقوای شیعیان که شمار از خدا بخدا باز نخواهم داشت همچنین شما بعمال  
 صالحه خود را فریون نخواهید ساخت و بولایت ما نخواهید رسید مگر بوع و تقوی  
 و اطاعت خدای جل و علا و وصیت میکنم شمارا چه عقبی نه به ذیار پا عی

غم دین خود که غم عنیم دین است	بخدمت خدا نسر و ترازین است
غم دین ساختور که بیود و دست	بخدمت در جهان نیاسود است
<b>قصدا در پیان شدت بکا، آنحضرت صلوات اللہ</b> <b>علیہ نیما و علیہ از خوف و خشیت رب العزة و</b> <b>و مناجات آمنعدان رسالت</b>	

ابوسعید حنفی کا ز عدول محدثان است روایت میکند که شیعیان شیاطران میگرد

و شب ماه پو و که ناگاه آواز اندوه ناگی شنید مردی خاچ آن دویدم دیدم که  
جوان خوش رو و خوشخواک آثار خیر و صلاح بر جین عینیش لایح و بر سر شش دلگیسو مشکبار  
بومی خوش ازان فایح بغاایت بقیر ارمی و نایت گریه وزاری دست به پرده کعبه  
زوه میگوید ای سید من و ای مولای من حشتما بخواب رفتن و ستاره ها پوشیده  
شدند و تو بادشاهه مالک زنده و قائم هستی و بسته در راهی خود را باشان  
وزشاهزاده برآن در بامان و نگاه بیان را طلاق شد و هر چوب محظوظ خود را پشاوره  
پرای سلطان و متحاجان پس سوال میکنیم از تو و انتادم چه تو که هنگار فقیر تهماح سکین  
تبرکه الستاده است چه تو آمده است امید و ارجحت تو یار حیم بد من نظر لطف  
فرمایا کریم پا رحم الراحمین بعد ازان حنید شعر خواند که مضمون نسبت ای  
قبول کننده و عالمی بقیر اران و مضرطان در تاریکی شبکه ای در گنبد و بخاری و فتن  
و ای رفع گنده هلا و محن بدرستی بخواب رفتن جماعتی گردخانه آد و حشتما سے  
بنشش تو ای قیوم بخواب تم رو داگز بخت ش تو به نیکوکاران و بزرگان خصوص  
باشد پس که ام هست که جو دو بخشش کنه بینه بگان عاصی و عالمی کنیم بحضور تو شے  
و در دگار من و ای مولای من رحمکن بر گریه من بحق میت و حرم پا رحم الراحمین  
نام تو خفهور است گناهان هر چیز و در گذراز من بفضل و کرم خود پا اکرم الکریمین  
بعد ازان دست میتوئے آسمان پرداشت و میکفت آلمی گراطاعت تو کرد من  
بعمل و معرفت خود اپن تراست شکر و منت بد من اگر حصیان تو کرد من پیغام است

مجت و ثابت است محجت تو بر من حمکن و سبیلا بر حال ما در گذر از گناهان با محروم  
دار مر از دیدن بعد خود که بر گزیده و صبیب است محکم مصطفی در شبست بعد از آن  
چند شعر دیگر بزرگ آورد و فرمودایخدا دنیا خوش نیست مگر بپذیر تو و عقیق  
خوش نیست مگر بعفو تو در روزها خوش نیست مگر بعیادوت تو و شبها خوش نیست  
مگر بمنابع هات تو در مردان خوش نیستند مگر مجت تو و جنت خوش نیست مگر بعفو تو  
و دنیا و صبیب برایی نیست و حسنات و اعمال صالحه بندگان نفع نمیکند ترا و انسیات  
و عصیان ایشان ضرر نمیکند ترا پس بد و مر اینچه نفع نمیکند ترا و ای حسنات عمل  
صالحه است و در گذر از من و مواجهه مکن از چیزی که ضرر نمیکند ترا و ای انسیات  
و اعمال قبیله است بعد از آن چند شعر دیگر خود را بین مضمون ای بار ضد اتوشهه اه  
آنکه است و باین اندک تو شده مسافت بعید و راه دراز را چگونه طی خواهیم کرد  
پس برای کسی تو شده مگر بیم لا برای درازی راه گر پیکنم سخت جران و عاجذام  
و گفته کار و اعمال قبیله دارم و نیست در خلق احمدی که گناه کرده باشد ما نمی‌مند من اگر  
بسوزی مرآ به آتش پس کجا است امید رحمت از تو غریب عاجز من معترض ننم  
گذاش خود و شکایت از در و خود پمکنم تا پس زود راحت بمن سان و پی  
منابع میگردیم تا بیویشی بر آنحضرت غالب شد و بر روی اقتاد پس خروجی  
و می‌درام و دیگر که حضرت زین العابدین است سر بمارگش در کنار گرفتن و بر  
احوال وی هر ابیار گریه آمد و قطوه از اشک من بزرگ بمارگش اقتاد پسیغ شام

برع و این دلایل را  
از این دلایل غیر ممکن نمایم  
اگرچه از آن دلایل  
ادله و معتبر است اور  
بن این دلایل باید ادعا و اد  
مکانیک این دلایل را در میان  
و از این دلایل باید این دلایل  
که این دلایل معتبر و ممکن  
نمایند از این دلایل دلایل

آد و پشم را او فرمود و گفت کیست که مرد اباز داشت از یاد مولای من هر چیز کردم که  
نهایی می سید من ای مولای من اینچه که وزاری و آه و تالم و بیقراری است شما از  
الهیت نبوت و معدن رسالت هستید و در حق شاهق تعالیه آیه تطہیر فرستاد  
پس آنحضرت برخواست و گفت ای صاحبی مهیا ت مهیا ت حق تعالیه پیدا کرد جنت  
برای حطیعان و عابدان اگرچه علام صیشی باشد و پیدا کرد و نوح را برای گشگاران  
وعاصیان اگرچه آزاد قریشی و بادشاه باشمی شد آیا نشینده آیه قرآن که قصت  
د میدان صور هیچ نسب باقی نمی ند و کسی رانی پرسد و کسی گران خوبها که  
میزان اعمال صالحه و بدیون رستگاری خواهد یافت صاحبی میگوید باز مشغول بناهاست  
کشت و من آنحضرت را برآخالت گذاشتیم و تاب نیاز در ودم نداشی قصیر شروع  
پوشنیت انزوا فصل در پیان آنکه آنحضرت جمال و جلال و صولت و  
سطوت بالکمال داشت هر کجا نظر برچرخه مبارک عیان خواهد بخراز از و احترام  
و عزت و اکرام چاره نمی دید چنانچه روزی ہشام بن عبد الملک بن مردان  
لراز خلفائی متوجه پود در آیاهم غلافت پدر خود به حج رفت و در طواف خاک کعبه  
بود هر چند خواست که هجر اسود را استلام نماید به استطه از دمامه طایفان  
میسرش فشه بجای پیشست و مردم را نظاره میکردند کا اه حضرت امام زین العابدین  
علی بن حسین علی علیه السلام پار و می قمر و جمال سور و جامه معطر در لعند و لبوث  
خانه کعبه شتغل نمودند هجر اسود را سید ند چه مردان قطیع نمودند و بکیاف

بادن میگردند هر کجا نمایند  
که کعبه ای این دلایل  
که این دلایل معتبر و ممکن  
نمایند از این دلایل دلایل  
که این دلایل معتبر و ممکن  
نمایند از این دلایل دلایل

شندز جهراسود را غایل کرده دادند تا تعقیل جهراسود کردیکی از اعیان شام که  
همراه هشام بود پرسید که این چه کسانست توکله امیر المؤمنین بودی ترا جهراسود  
راه ندادند و آنچنان خوب بود که آمد جمله مردم از جهراسود شدند هشام گفت من اورا  
نمی شناسم از بیم آنکه مبادا اهل شام بومی غبیت نمایند و تویی بوی کنند فرزدق  
شاعر آنچنان حاضر بود گفت من اورا می شناسم و در پرسیه این انشا کرد دلیل هشام  
بغضب آمد فرزدق را بزرگ فرستاد و نخنی را با نیمه حال بیکار گذشتند صاحب سلام از  
بنظیر آ در ده قضیه ده

بیان درجه تضییع

در حسره می بود با اهل شام  
لیک از اژدها هم اهل حرم  
بر نظره گوشید به شست  
زین عبّت او بن حسین صلی  
بر تو یکم حرم فکت دعبور  
در صفت خلق سینه تاد شگاف  
شست عالی ز خلق راه گذر  
سبست با این حنین جمال و جلال  
در شناسایی شش تجاهی کرد  
منی پامیانی پاگانی است

پو عبید الملک بن احمد مشام  
مے زدن را ذ طوافت کعبہ قدم  
استلامِ حجر ندا دشیست  
ناگان تجسر بني و دلي  
در کسائے بھاؤ حملہ نور  
ہر طرف میگذشت بہر طوافت  
ز و قدحِ حجر استلامِ حجر  
شامي کرد از هشام سوال  
از جهالت در وقتی کرد  
لکھت نشنا سمش ندانم کیست

بفراس شان سخنور نادر  
 گفت من می شناسم هشیکو  
 آنکه است این که که د بطنها  
 حرم و حل و بست و رکن و جسم  
 مرده مسح صفا و حجر سرات  
 هر کیک آمد بقدر آن عارف  
 فرمه العین سید الشهداء  
 میوه با غ احمد مختار  
 چونکند جا سے در میان قریش  
 له برین سرور ستو دشیم  
 فدوه عزت است منزل او  
 از چنین عزت و دولت ظا هر  
 جبر او را به مسند تسلیم  
 لایح از روئی او فرمغ هرا  
 طالعش آقا ب روز افروز  
 جبر او مصدر بر هدایت خلق  
 از جانان می ش پسندیده

بود در جمع شامیان حاضر  
 ز د په پرسی بهوئے من کن رو  
 ز مزم و بقبیس و خیز ندا  
 نا و دان و مقام ابر ایم  
 طیبه و کوفه که بلا و فرات  
 بر علوم مقام او واقع  
 زهره شاخ د وحه زهر است  
 لا راغ حیدر گزار  
 رو داز فخر بر زبان قریش  
 شه نایت رسید فضل و کرم  
 مامل دولت است محمل او  
 هم عرب هم عجم بود فاصله  
 خاتمه الابنی است نقش نگین  
 فایح از خوئی او شمیرم و فنا  
 رو شناوری فرازی طلعت سور  
 از چنین حصہ در او شده شق  
 که کشاپر و سے کس دیده

شنبه ۱۳۴

میں کوئی ملک نہیں بنتا اور میں کوئی ملک نہیں دیتا  
میں کوئی ملک نہیں بنتا اور میں کوئی ملک نہیں دیتا  
میں کوئی ملک نہیں بنتا اور میں کوئی ملک نہیں دیتا

گزِ محابتِ نگاہِ خواہ نتوانند  
خلقِ را طاقتِ مخلقِ اور  
کوندا نشرِ عقل و مفرودر  
گر ضریری ندید زانچہ ضرر  
بُوسم اگر زان نیافت بہروپاک  
دستہ اور برومیت باران  
گر بریز دنے سخراج دد کم  
گذشتند زادج علیین  
بعض ایشان دلیل کفر و نفاق  
بعد شان مایہ عتو در مثلاں  
طالبان رضاۓ مولی را  
و ندان خیل میو اباشد  
سایل من خیار اهل الارض  
ہیچ لفظی نیا پیدا نہم  
ہم یوٹ اثری اذا نبووا  
برہم خسلو بعد ذکر آر  
نام ایشانت بعد نام کدا

خلقِ انویں سزد یہ خواہ نتوانند  
نیست بے سبقت تبسم او  
و رعجمہ در عصب بو دشوار  
حمسہ عالم گرفت پر تو خور  
شد بلند آفتاب بر افلاک  
بر سخراج سیران و بد کاران  
فیض اابر بر ہمسہ عالم  
ہست زان عشر بمنہ آمین  
حب ایشان دلیل صدق و وفا  
قریب شان مایہ علو وجلال  
گر شمارند اہل تقوی را  
ذران قوم مقتدا باشدند  
گر پرسد ز آسمان بالفرض  
بزرگان کو اکب و اگسم  
یہ فیض الدادا اذا و ہبوا  
و ذکر شان سابق ہست در افواہ  
سرہ زنا سه رار راج فرزا

خشم هر نظم و نثر را الحن  
چون چشام آن قصیده غزرا  
کروز اغاز تا به آخر گوشش  
بر فرزوق گرفت حالی دق  
ساخت در حیثیم شایان خواش  
اگر ش جیسم را سست بین بودے  
دست میداد و ظلم و نکھا دی  
لے بس اراست بین که شد مید  
آنکه احوال بود ز اول کار  
آفت دیره جسد رمد است  
از حسد دیده خرد شد کور  
جان حادر ز دانع غم فرسود  
دانگا از طبیعت ناسند  
که چنان مال یا منال جیسا  
که بداد هم نمیکند خو شد  
حسد المربا کل احناست  
نمیشد از سر شر میهیزدم

پا شد از بین نام مثان رونق  
که فرزدق سهی نمود انشا  
خوشنی اذر رگ خنیب دیگوش  
چه چو بر مرغ خوشنوا عشق  
جس فشر مود بصر امکارش  
راست کرد اور راست بین چو  
جامی آن جس خلقت شد و بود  
از حسد حشمت او شده احوال  
چون شود جانش از حسد بیندار  
ز هر دیگر خرد حسد است  
وزر مرد میده جسد نمای نور  
واز غم آسوده خا طبر محسود  
بر خدا مستعرض بود حاس  
مرفلان راهی دهد شهرا  
کاشن زو نیز سازدش زایل  
و ان اعتقاد کسیها سنتات  
آن ضرر کر حسد کشد مردم

لذتی این بخانی از من اور دعایی این بخانی شد و از همان روز  
که از این بخانی پس از آن میگذرد و میگذرد و میگذرد